

«بشریت پیامبران» دستمایه انکار منکران!*

غلامعلی زارع**

عرفان گرزین***

محمد مهدی زارع****

چکیده

برای زلالی جریان اندیشه‌های دینی، باید به سراغ سرچشمه‌ها رفت. از آن جا که «نبوت» از مهمترین سرچشمه‌های بحث برانگیز این اندیشه‌هاست، بر آن شدیم تا یکی از دلایل انکار منکران انبیای الهی را که «بشریت» آنان بوده و به طور مکرر هم در قرآن کریم ذکر شده است، بررسی کرده و به سنجش میزان اعتبار این مدعای منکران بپردازیم. با مطالعه قرآن و تفاسیر قرآنی درباره این موضوع، متوجه شدیم که قرآن کریم ضمن طرح دیدگاه‌های آن دسته که حقیقتاً بشریت انبیا برایشان مجهول بود، به صورت علمی به آنان پاسخ گفته و عمدتاً آنانی را که از سر عناد و لجاجت این مساله را بهانه انکار انبیا قرار می‌دادند انداز نموده است. بنابراین به منظور بررسی دقیق این موضوع، آیات شریفه قرآن مجید را که حاوی این مبحث می‌باشند، در شش بخش طبقه بندی محتوایی کردیم و سپس به بحث و تحلیل مدعای منکران و طیف شناسی آنان پرداختیم که در نهایت توانستیم پاسخهای قرآن کریم را با اتکا به تفاسیر معتبر، به پنج بیان: منطقی، جامعه شناختی، روانشناختی، توحیدی و تاریخی تقسیم کنیم و سرانجام این نتیجه را بگیریم که دستمایه قرار دادن «بشریت» انبیای الهی برای انکار آنان، جز عدم آگاهی و یا لجاجت و بهانه جویی علت دیگری نداشته است.

کلید واژه: قرآن، نبوت، انکار، بشریت پیامبران

*- تاریخ دریافت: ۹۹/۱۰/۲۰ تاریخ پذیرش: ۴۰۰/۰۱/۱۳

zaregholamali@gmail.com

** دانشیار دانشگاه علوم پزشکی استان گلستان (نویسنده مسئول)

kashefane@gmail.com

*** طلبه مدرسه علمیه امام خمینی (ره) گرگان

mmzare^1@gmail.com

**** طلبه مدرسه علمیه محسنیه گرگان

مقدمه

یکی از دلایل منکران انبیا برای انکار آنان در طول تاریخ، بعد بشری آنان بوده است. از دیدگاه منکران انبیا اصولاً بشر قابلیت «نبوت» و «رسالت» را ندارد و این نکته به کرات در قرآن کریم از جانب آنان مطرح شده است.

ضرورت بحث اینجاست که مسأله «نبوت» و اعتقاد به آن از ارکان دینداری است و از طرفی دیگر این شبهه، همچنان اینجا و آنجا، کم و بیش مطرح می‌شود، چنانکه امروزه مبنای بسیاری از مکاتب بشری موجود در جهان، «انکار قدسیت» و تاثیرگذاری امور مقدس در زندگی انسان با اتکا به عقل ابزاری و حسابگر است. پیامد چنین انگاره‌هایی بی‌اعتقادی به مقام «نبوت» برای انسان است و طبعاً تا زمانی که چنین چالش‌هایی هست، پژوهش‌هایی از این دست هم از جمله ضرورت‌هاست؛ چرا که برای زلالی جریان اندیشه‌های دینی، باید به سراغ سرچشمه‌ها رفت که «نبوت» از مهمترین سرچشمه‌های بحث برانگیز این اندیشه‌هاست. همچنین کثرت و استمرار احتجاج منکران به این دست دلایل در قرآن کریم اقتضا می‌کند که ابعاد سخنان آنان در این باره مورد بررسی، نقد و تحلیل قرار بگیرد.

«بشریت انبیا» پیوسته در تاریخ رسالت آنان، دستاویز منکران و مخالفان، بوده است. اینان این ویژگی پیامبران را از ابعاد گوناگون مورد نقد و نظر قرار داده‌اند تا پیامبران الهی را از درجه قبول و اعتبار دراندازند. قرآن کریم ضمن طرح دیدگاه‌های مخالفان، عمدتاً این اشکالات را بی‌پاسخ گذاشته است.

البته پیش از این، پژوهش‌های محققانه‌ای در این باره انجام یافته است (۱) که مقاله «پیامبر(ص) جمال الهی در آینه بشری» (۲) و مقاله «شبهه بشر بودن پیامبر اسلام(ص)» (۳) از مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط با این موضوع است که در این پژوهش از آنها بهره برده‌ایم، با این همه و علی‌رغم تشابه اسمی، اصل موضوع چنانکه باید مورد تدقیق قرار

نگرفته است و پژوهش‌های موجود از انسجام لازم برخوردار نمی‌باشند؛ از این روی چنین نوشته‌ای را لازم دانسته‌ایم. به منظور بررسی و تحلیل دقیق‌تر این موضوع، آیات کریمه قرآن مجید را در این باره گردآوری و طبقه‌بندی محتوایی کرده‌ایم و به شرح زیر مطرح می‌کنیم:

۱- اعجاب و شگفتی از انسان بودن پیامبران

انسان بودن پیامبران برای گروهی از منکران آنان مایه شگفتی و اعجاب بوده است به گونه‌ای که نتوانستند بپذیرند انسانی همچون خودشان رسول خداوند به سوی بشر باشد: «بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ» (ق/۲)

می‌توان چرایی اعجاب یا به تعبیری مبانی اعجاب منکران را تحلیل کرد و جواب‌ها را جزء به جزء و جدا نوشت که چرا از انسان بودن پیامبران متعجب بودند - هر چند تعجب نباید مانع انکار اصل مدعا باشد. - اما مبانی اعجاب آنان عبارت است از:

الف) احساسی و عاطفی

گاهی مردم این امر را مایه شگفتی می‌دانستند که چگونه به بشری وحی می‌شود که مثل خود آنهاست. (رک. طبرسی، ج ۳، ۱۳۷۷: ص ۳۹) از این روی هنگامی که پیامبر اسلام (ص) پرچم توحید را در مکه برافراشت و بر ضد بت‌های کوچک و بزرگ که عدد آنها بالغ بر ۳۶۰ بت می‌شد قیام کرد، گاه «تعجب می‌کردند که چرا انذار کننده‌ای از میان آنها برخاسته است!» (۴) (ص/۴ و رک. مکارم شیرازی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۲۱۹) در حالی که قرآن کریم این تعجب منکران را بر سبیل استفهام توییحی اینگونه نفی می‌کند: «أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ» (یونس/۲)

ب) غفلت از حکمت الهی

برخی از منکران، مشابهت این رهبران الهی را با خودشان در ازدواج، خوردن و نوشیدن دلیلی بر نفی رسالت آنان می‌گرفتند، (رک. مکارم شیرازی، ج ۱۴، ۱۳۷۴: ۲۳۷) برای نمونه همسرگزینی که ویژگی مشترک همه انبیای الهی از آدم تا خاتم بوده است، برای گروهی از

منکران انبیا از جمله منکران حضرت ختمی مرتبت (ص) دستمایه انکار منکران شده است و آنان «پیامبر اکرم (ص) را به داشتن همسران متعدد سرزنش می‌کردند.» (طبرسی، ج ۳، ۱۳۷۷: ۲۸۷)

گروهی از آنان می‌پنداشتند که پیامبر خدا نباید به همسر احتیاج داشته باشد؛ از این روی «می‌گفتند مگر پیامبر ممکن است از جنس بشر باشد و همسر اختیار کند و فرزندان داشته باشد.» (مکارم شیرازی، ج ۱۰، ۱۳۷۴: ۲۳۹) خلاصه کلام اینکه یکی از اشکالات کفار این بود که پیامبران چرا مانند بقیه همسر می‌گزینند و صاحب اولاد می‌شوند؟! (ر.ک. طیب، ج ۷، ۱۳۷۸: ۳۴۸)

خداوند متعال در آیه ۳۸ سوره رعد به آنها پاسخ می‌گوید: «این امر تازه‌ای نیست، ما پیش از تو پیامبران بسیاری فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم.» (۵). ایراد آنها نشان می‌دهد که یا از تاریخ انبیا بی‌خبرند و یا خود را به نادانی و بی‌خبری می‌زنند و گرنه این ایراد را نمی‌گرفتند. (ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۱۰، ۱۳۷۴: ۲۳۹).

برای حق طلبان آگاه و آشنایان با تاریخ انبیای الهی بدیهی است که «سنت خدا بر این جریان یافته که انبیا (ع) از جنس خود بشر باشند و اصولاً مساله ارسال رسل از طریق متعارف و مألوف صورت گیرد.» (طباطبایی، ج ۱۱، ۱۳۷۴: ۵۱۲) و آن هم همین اصطفا‌ی «انسان» برای مقام «رسالت» است، انسانی که همچون دیگران ازدواج می‌کند و صاحب فرزند می‌شود، آب و غذا می‌خورد و همچون دیگران به بازار می‌رود.

در این حال پیامبران نیز گفته کافران را که شما پیامبران هم، مثل ما هستید، تصدیق می‌کردند: «قالت لهم رسولهم ان نحن الا بشر مثلکم» (ابراهیم/۱۱) اما معتقد بودند که تنها در بشریت مانند شمایم نه در پیامبری؛ زیرا که «نبوت» نعمتی است الهی که به هر یک از بندگانش که بخواهد عطا می‌فرماید: «و لکن الله ینزل علی من یشاء من عباده» (ابراهیم/۱۱) و این انعام و کرامت الهی بی‌دلیل نبوده است، بلکه به خاطر خصلت‌های ویژه‌ای بوده است که در آنها وجود داشت و در دیگر انسان‌ها نبود. (ر.ک. طبرسی، ج ۳، ۱۳۷۷: ۳۰۱)

ج) استکبار

شاید بتوان با توجه به آیه شریفه «و جعلنا بعضکم لبعض فتنه» (فرقان/۲۰) انسان بودن انبیا را اینگونه توجیه کرد که انتخاب پیامبران از جنس بشر آن هم از انسان‌هایی که از میان توده‌های جمعیت محروم برمی‌خیزند خود آزمایش بزرگی برای سنجش میزان تسلیم انسان در برابر حق است؛ چرا که گروهی ابا دارند زیر بار ممنوع خود بروند، هرچند بر حق باشد، بخصوص کسی که از نظر امکانات مادی در سطح پایینی قرار داشته باشد و آنها از این نظر در سطح بالاتری باشند یا اینکه سن و سالشان بیشتر و در جامعه سرشناستر باشند. (ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۵۰)

قرآن کریم در پاسخ به اعجاب‌های چندگانه منکران می‌فرماید: «و ما ارسلنا قبلك الا رجلا نوحی الیهم فسنلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» (نحل/۴۳) در واقع این آیه شریفه در پاسخ به منکرانی که «بشریت» پیامبر (ص) را دستمایه اعجاب و انکار خود کرده بودند، دو گونه احتجاج می‌کند: «یکی حجت نقضی که با بشریت انبیای گذشته نقض می‌کند و می‌رساند که مانعی میان بشریت و نبوت نیست.

دوم حجت حلی که می‌رساند فرق میان یک فرد پیغمبر با دیگران چیزی نیست که نشود در بشر یافت شود و یا اگر یافت شد باید در همه افراد یافت شود، بلکه تنها فرق این دو طایفه وحی الهی و کرامت اوست و منت مخصوصی است از ناحیه خدا که شامل حال شخص پیغمبر می‌شود.» (طباطبایی، ج ۱۴، ۱۳۷۴: ۳۵۵)

شایان ذکر است که رهبر باید همواره از جنس پیروانش باشد، انسان برای انسان‌ها و فرشته برای فرشتگان. دلیل این همگونی رهبر و پیروان نیز روشن است، از یک سو مهمترین بخش تبلیغی یک رهبر، تبلیغ عملی اوست. اسوه بودن در صورتی ممکن است که دارای همان غرایز و احساسات و همان ساختمان جسمی و روحی باشد. از سوی دیگر رهبر باید همه دردها، نیازها و خواسته‌های پیروان خود را به خوبی درک کند تا برای

درمان و پاسخگویی به آن آماده باشد. به همین دلیل پیامبران از میان توده‌های مردم برخاسته‌اند و دوران‌هایی از سخت‌ترین نوع زندگی را غالباً تحمل کرده‌اند تا همه تلخی‌های زندگی را بچشند و حقایق دردناک را لمس کنند و خود را برای درمان آنها آماده و مهیا سازند. (ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۱۲، ۱۳۷۴: ۲۹۱-۲۹۲)

متکلمان، «بشریت» را از لوازم و ارکان تعریف نبی و نبوت دانسته‌اند (ر.ک. حلی، ابومنصور حسن بن یوسف، ۱۳۹۱: ۱۳۹) و به همین علت نبوت و رسالت را مشروط کرده‌اند به این شرط که باید از جنس بشر باشد (ر.ک. قرائتی، محسن، ۱۳۸۹: ۵، ۲۳۶)؛ زیرا غرض ابلاغ و ارشاد است؛ پس باید بتواند با افراد امت تماس بگیرد و ملک و جن نمی‌تواند با افراد بشر تماس بگیرند، مگر آنکه به صورت بشری ظاهر شوند و در این صورت اشکال آنها باقی می‌ماند چنانکه می‌فرماید: «ولو جعلنا ملکاً لجعلناه رجلاً و للبئسنا علیهم ما یلبسون» (۶) (انعام/۹) (ر.ک. طیب، ج ۸، ۱۳۷۸: ۴۱۱) و در نهایت خداوند برای اینکه حجت بر خلق تمام شود انبیای هر قومی را از آن قوم برگزید تا با آنان آشنا و هم زبان باشند، چنانکه می‌فرمایند: «و ما أرسلنا من قبلك إلا رجلاً نوحی إلیهم من أهل القرى» (۷) (یوسف / ۱۰۹):

۲- بشر قابلیت رسالت الهی را ندارد!

از دیدگاه برخی از منکران، مقام مهم «نبوت» والاتر از «حد» آدمی است. «انسان» کوچکتر از آن است که بتواند از عهده آن بخوبی برآید، انسان حاکی کجا و رسالت الهی کجا؟ طرح این مسأله منحصر به دوره‌ای خاص نبوده است. بسیاری از منکران انبیا در طول تاریخ، در برابر پیامبران به آن توسل جستند:

قوم نوح در مخالفت خود با این پیامبر بزرگ فریاد می‌زدند: «ما هذا الا بشر مثکم.» (۸) (مؤمنون/۲۴) همچنین در قرآن کریم، عکس‌العمل طاغوت‌ها و خودکامگان و اشراف قوم حضرت نوح (ع) در برابر دعوت بزرگ این پیامبر اولوالعزم حاکی از این است که در آن

دوران «مردم خیال می‌کردند که پیامبر باید از جنس غیر انسان باشد» (طبرسی، ج ۳، ۱۳۷۷: ۱۲۵) و این غیر انسان بودن را فضیلت می‌پنداشتند. منکران معاصر حضرت هود می‌گفتند: «ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تأکلون منه و یشرّب مما تشرّبون.» (۹) (مومنون/۳۳) و همین منکران خطاب به حضرت موسی و برادرشان می‌گفتند: «انومن لبشرین مثلنا» (۱۰) (مومنون/۴۷) مطالعه سخنان منکران انبیا، حاکی از این است که برخی از اینان خدا را باور داشتند؛ اما به قابلیت انسان برای پیامبری از جانب خدا اعتقاد نداشتند. اینان اصولاً انسان کثیف را مستحق ارتباط با خدای لطیف نمی‌دانستند و توقع داشتند خدای مجرد و مبرای از صفات مادی، موجودی غیر از این جنس را به رسالت برنگزینند و از این روی انسان مادی قابلیت رسالت او را ندارد. این مردم چنین می‌پنداشتند که بشر نمی‌تواند پیغمبر شود و وحی الهی را دریافت نماید و استدلال می‌کردند به خودشان که پیغمبر نیستند و چنین چیزی را در خودشان سراغ ندارند و آن وقت حکم خود را به انبیا هم سرایت داده، می‌گفتند: پس آنها هم پیغمبر نیستند، چون حکم امثال، یکی است؛ «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ» (۱۱) (یس/۱۵) و بر این اساس معنای جمله «وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ» چنین می‌شود: خدا هیچ وحیی نازل نکرده، چون اگر وحیی بر بشری نازل کرده بود ما نیز در نفوس خود از آن خبردار می‌شدیم. (رک. طباطبایی، ج ۱۷، ۱۳۷۴: ۱۰۶؛ طیب، ج ۷، ۱۳۷۸: ۴۳) و خلاصه «حاصل کلامشان این می‌شود که شما هم بشری هستید مثل ما و ما با اینکه مثل شما بشر هستیم در نفوس خود چیزی از وحی که ادعا می‌کنید به شما نازل شده، نمی‌یابیم و چون شما هم مثل ما یباید، پس رحمان هیچ وحیی نازل نکرده و شما دروغ می‌گویید و چون غیر از این ادعا ادعای دیگری ندارید پس غیر از دروغ چیز دیگری ندارید.» (طباطبایی، ج ۱۷، ۱۳۷۴: ۱۰۷) «شبهه تمام مشرکین این بود که یک نفر انسان که مثل سایرین است چه تماسی با خدا پیدا می‌کند.» (طیب، ج ۱۱، ۱۳۷۸: ۴۲۰). از استدلال منکران به این که او مانند سایر مردم است چون مثل انسان می‌خورد و می‌نوشد، معلوم

می‌شود که برای انسان غیر از خوردن و نوشیدن که خاصیت حیوانیت است کمال و فضیلت دیگری سراغ نداشته‌اند و غیر از آن سعادت نمی‌دیدند، تنها خوشبختی بشر را در این می‌دانستند که چون حیوانات در چریدن و لذت بردن آزاد باشد. همچنان که قرآن کریم در وصف این گونه مردم فرمود: «اولئک کالانعام» (۱۲) (اعراف/۱۷۹) و نیز فرموده: «والذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الانعام.» (۱۳) (محمد/۱۲) (ر.ک. طباطبایی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۴۲) و این نوع نگرش به انسان، امروزه نیز در برخی از مکاتب مادی مطرح است. (برای نمونه ر.ک. امیری، ۱۳۸۶: ۱۸۹۵۴)

وجه استدلال منکران انبیا این است که وثنی مذهب ان اتصال به غیب را برای بشر ممکن نمی‌دانستند، چون وجود او مادی و فرو رفته در ظلمت‌های ماده و ملوث به قذارت‌های آن است و به همین جهت بود که در توجه به سوی «لاهورت» متوسل به ملائکه می‌شدند و آنها را عبادت می‌کردند تا ملائکه نزد خدا شفاعتشان کنند و به خدا نزدیکشان سازند، از نظر بت پرستان ملائکه مقربین درگاه خدایند و متصل به غیبند و آنهاست که سزاوارند از طرف خدا رسالتی بپذیرند و چنین چیزی برای بشر ممکن نیست. «از همین جا معلوم می‌شود که مرادشان از این استفهام این بوده که رسالت با غذا خوردن و راه رفتن در بین مردم و کاسبی کردن برای معاش نمی‌سازد، چون رسالت اتصالی است غیبی و اتصال به غیب با علاقه‌مندی و ارتباط با مادیات جمع نمی‌شود!» (طباطبایی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۲۵۳) «قرآن کراراً از منکران انبیا نقل می‌کند که انتظار داشتند پیامبر الهی همیشه فرشته‌ای باشد، گویی بشر هرگز شایستگی این مقام را ندارد» (مکارم شیرازی، ج ۲۰، ۱۳۷۴: ۲۳۶) و می‌گفتند «اگر خداوند می‌خواست پیغمبر بفرستد، باید ملائکه که تماس تام با خداوند دارند بفرستد» (طیب، ج ۱۱، ۱۳۷۸: ۴۲۰ و طباطبایی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۲۵۳) منکران با انبیا که از جنس خودشان بودند چنین احتجاج می‌کردند: «لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلْنَا مِنْكُم مَّلَآئِكَةً فَيَأْتِيَنَّكُمْ بِرُسُلٍ مِنْ رَبِّكُمْ» (۱۴) (فصلت/۱۴).

این نوع نگرش به انسان از منظر قرآن کریم قابل قبول نیست. بواقع این اشکال آنان که بشر تماس با خداوند ندارد، اینگونه مردود دانسته شده که خداوند قدرت دارد با بشر بلکه با حیوانات تکلم فرماید (ر.ک. طیب، ج ۹، ۱۳۷۸: ۱۳۶) «اگر در قدرت خداوند اشکال می‌کنید که خداوند قادر علی کل شیء و اگر در قابلیت بشر کلامی دارید بشر کمتر از نحل نیست که مورد وحی الهی شده و أُوحِيَ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ (۱۵) (نحل/۶۸) و کمتر از جماد نیست مثل کوه که خطاب رسید یا جِبَالٌ أَوْيَ مَعَهُ وَالطَّيْرُ (۱۶) (سبا/۱۰) و به کارد ابراهیم که گفت: «الخليل يأمرني و الجليل ينهاني» (بلکه قضیه بر عکس است رسول باید کسی باشد که بشر بتواند با او تماس گیرد و این جز هم‌نوع خود نمی‌شود فقط از رسول باید مطالبه دلیل و حجت نمود پس از آنکه شرایط نبوت در او باشد.» (طیب، ج ۱۱، ۱۳۷۸: ۵۶؛ نیز ر.ک. طیب، ج ۱۱، ۱۳۷۸: ۴۲۰؛ و همو، ج ۹، ۱۳۷۸: ۱۳۶) مگر آنکه ملک به صورت بشری درآید، همانطور که قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا جَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ» (۱۶) (انعام/۹) و علی‌الغرض اگر به صورت بشر بیاید همین اشکال را می‌کنند که انت بشر مثلنا بلکه شدیدتر چون حسب و نسب او را نمی‌دانند و اگر به صورت دیگری در آید از کجا ملک باشد شاید شیطان باشد. (ر.ک. طیب، ج ۸، ۱۳۷۸: ۱۲۸) «آری این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرایز و عواطف انسانی، دردهای آنها را از همه بهتر تشخیص می‌دادند و نیازهای آنها را به خوبی درک می‌کردند؛ در حالی که هیچ فرشته‌ای نمی‌تواند از این امور به خوبی آگاه گردد و آنچه را در درون یک انسان می‌گذرد به وضوح درک کند.» (مکارم شیرازی، ج ۱۱، ۱۳۷۴: ۲۴۱)

۳- انسان‌ها برتری جویند!

برخی از منکران انبیا، خودشان را معیار قضاوت درباره دیگران، از جمله انبیا می‌پنداشتند. از این روی ادعای پیامبری (ص) را از جانب پیامبران الهی، روشی برای تسلط و برتری بر دیگران می‌دانستند، در نتیجه ادعای پیامبری را از جانب بشر انکار می‌کردند!

به نظر می‌آید عمدتاً کسانی این اشکال را مطرح می‌کردند که خود از سران اقوام بودند و از آنجا که ادعای نبوت از جانب انسان، جایگاه او را نسبت به دیگر انسان‌ها و افراد جامعه بسیار ممتاز می‌کرد و زمینه سروری آنان را فراهم می‌نمود و چه بسا موجب بدگمانی بددلان می‌شد تا اینکه پذیرش این پیامبری برای عموم و خصوصاً سران آنان که خود را ممتاز می‌پنداشتند، سخت می‌گردید.

این گروه از منکران ضمن اشکال به انسان بودن انبیا به آنان نسبت برتری جویی می‌دادند و می‌گفتند اینان که انسان‌هایی مثل ما هستند، به علت برتری جویی و استعلا نسبت به ما این ادعا را دارند که ما فرستاده خدا هستیم، خدایی که به شما دستور داده تا از ما اطاعت کنید، همانطور که در سوره مبارکه یونس آیه ۷۸ اینگونه از انکار منکران حضرت موسی (ع) حکایت می‌شود: «گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از آیینی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم، برگردانی و [با نبود کردن ما] قدرت و حکومت در این سرزمین برای شما دو نفر باشد؟ و ما به شما دو نفر ایمان نمی‌آوریم!» (۱۷) همچنانکه اشراف قوم نوح نیز چنین اعتراضی داشتند و به دیگران گفتند: این شخص تنها بشری مثل شماست و می‌خواهد بر شما برتری و ریاست یابد. (ر.ک. طبرسی، ج ۴، ۱۳۷۷: ۲۴۶؛ نیز ر.ک. طیب، ج ۹، ۱۳۷۸: ۳۷۹؛ نیز ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۲۶؛ و مومنون/۲۴-۲۶) اما در حقیقت آنان بودند که حب جاه و مقام چشمانشان را کور کرده بود و از هر نیرنگی برای برتری جویی خود استفاده می‌کردند. «یکی از نشانه‌های روشن برتری جویی آنها این بود که گفتند: «آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم؛ در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) بندگان و بردگان ما هستند؟!» نه تنها ما نباید زیر بار آنها برویم، بلکه آنها همیشه باید بندگان ما کنند!» (مومنون/۴۷) (مکارم شیرازی، ج ۱۴، ۱۳۷۴: ۲۴۹-۲۵۰؛ نیز ر.ک. طباطبایی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۳۴ و ۴۶ و طیب، ج ۷، ۱۳۷۸: ۳۶۸) و به این ترتیب انسان بودنشان را نخستین عیبتان دانستند و به دنبال آن متهمشان ساختند که سلطه جویند و

سخنانشان از خدا و توحید و دین و آیین، همه توطئه‌ای است برای رسیدن به این مقصود! ولی این سخنان بی‌اساس در روح این پیامبران بزرگ اثر نکرد و آنان همچنان به دعوت خود ادامه می‌دادند و نشانه‌ای از برتری جویی و سلطه‌طلبی در کارشان نبود و حضرت نوح (ع) از پیامبران گذشته، از این منظر متمایز است. (ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۱۴، ۱۳۷۴: ۲۲۵-۲۲۶)

۴- نبی خدا باید ممتاز باشد!

از بعدی دیگر، بعضی از منکران انبیا کسی را شایسته پیامبری می‌دیدند که مطابق طبع خودشان باشد و به تعبیری ممتاز باشد، به زعم این منکران، خداوند کسی را به پیامبری برمی‌گزیند که نسبت به انسان‌ها «امتیازی» یا «فضیلتی» داشته باشد «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ» (یس/۱۵) و منطفاً مبنای این فضیلت هم از جهانی بینی آنان برخاسته بود که طبعاً مقوله‌های عالی الهی و انسانی نبود و چنان که از آیات قرآن مستفاد است، فضیلت مورد نظر آنان، مقوله‌هایی از نوع ثروت، قدرت، شهرت و مانند این بوده است، به همین دلیل نیز پیامبران و انبیا را که از این امتیازات بی‌بهره بودند، از چشم مادی بین خود اراذل و فرومایگان می‌دیدند و مقام «پیامبری» را فراتر از اینان می‌دانستند. حتی اضافه می‌کردند که اگر شما از بشری همانند خودتان اطاعت کنید زیانکارید. «و لئن اطعمتم بشراً انکم اذا لخاصرون.» (۱۸) (مومنون/۳۴) علت اینکه منکران اطاعت از انبیا را مایه خسران می‌دانستند آن بود که زندگی را در تفاخر و تکاثر در اولاد و اموال (ر.ک. حدید/۲۰) خلاصه می‌کردند و معتقد بودند که تنها کسی شایستگی رهبری آنان را دارد که از حد اعلای این نعمات برخوردار باشد. عین این ایراد را علیه پیامبر اسلام (ص) نیز مطرح می‌کردند: «ما لهذا الرسول يأکل الطعام و یمشی فی الاسواق...» (۱۹) (فرقان/۷ و ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۱۲، ۱۳۷۴: ۲۹۰) این دسته از منکران بواقع اصل «بشریت» را پذیرفته بودند؛ اما نه برای همگان، بلکه برای کسانی که با انگاره‌های آنان هماهنگ باشند و چون پیامبران را به وهم خویش انسان‌هایی فروتر از خود می‌انگاشتند، ادعای نبوتشان را نمی‌پذیرفتند،

غافل از اینکه خداوند هم البته انسان‌های ممتاز را به رسالت برمی‌گزیند؛ لیکن با معیارهایی متفاوت.

منکران بر اساس همین توهم در ابتدای امر می‌گفتند اگر خدا می‌خواست فرشته‌ای را به پیامبری نازل می‌کرد: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً» (مومنون/۲۴ و ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۱۴، ۱۳۷۴: ۲۵۵) سپس از موضع خود کمی کوتاه آمدند و گفتند: «کسی که مبعوث می‌شود لاقلاً باید یک نوع برتری نسبت به ما داشته باشد، در صورتی که تو از متاع دنیا چه داری که ما نداریم؟» (ر.ک. طباطبایی، ج ۱۰، ۱۳۷۴: ۳۰۳) یا اینکه توقع داشتند یُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا (۲۰) (فرقان/۸) پیغمبر (ص) بر فرض که بشر باشد باید خداوند به او یک گنج طلا و جواهرات القا کند که با ثروت‌ترین افراد بشر باشد؛ از این روی ما زیر بار پذیرش رسالت یک پیغمبر فقیر که مدتی در کفالت ابی‌طالب بود و پس از آن با اموال خدیجه زندگانی می‌کرد و بسا سه روز به سه روز سنگ قناعت به شکم می‌بست نمی‌رویم. (ر.ک. طیب، ج ۹، ۱۳۷۸: ۵۷۰-۵۸۰) در واقع منظورشان «این است که این دعوت شما از ما- که این همه مزایای حیات دنیوی از قبیل مال و فرزندان و علم و نیرو داریم، وقتی عمل درستی بود و اثر خود را می‌بخشید که شما حداقل یک مزیت بر ما می‌داشتید» (طباطبایی، ج ۱۰، ۱۳۷۴: ۳۰۳-۳۰۴) این چه پیامبری است که همچون افراد عادی نیاز به تغذیه دارد و در بازارها برای کسب و تجارت و یا خرید نیازمندی‌های خود راه می‌رود، این نه سنت رسولان است و نه شیوه ملوک و پادشاهان! در حالی که او می‌خواهد هم ابلاغ دعوت الهی کند و هم بر همه ما حکومت نماید! (ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۲۶۰)

در ادامه فضیلت خواهی از پیامبران، منکران آنان چنین می‌گفتند که «تو چیزی از امور غیبی از قبیل علم غیب و یا تایید به نیرویی ملکوتی نداری.» (طباطبایی، ج ۱۰، ۱۳۷۴: ۳۰۳) که ما را قهراً در برابر تو تسلیم کند. پیامبران در پاسخ به آنان می‌فرمایند: وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ (هود/۳۱) نوح به قومش می‌گوید: «من نمی‌گویم خزاین علم خدا نزد من

است تا بر شما ادعای برتری در دنیا کنم و شما هم فضیلت مرا انکار کنید و بگویید: «وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ» (۲۱) (هود/۲۷) و نیز ادعا نمی‌کنم که علم غیب می‌دانم که از بواطن پیروانم آگاه و به آنچه در دل دارند دانا باشم و نمی‌گویم که من یک فرشته هستم و...» (طبرسی، ج ۳، ۱۳۷۷: ۱۲۸ و ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۲۰، ۱۳۷۴: ۲۱۵) بواقع آنچه اینان امتیاز یا مایه برتری می‌دانستند، از منظر توحیدی پیامبران خدا، امتیازی شمرده نمی‌شد. امتیاز آدمی از دیدگاه پیامبران الهی در تقرب به خداست، چنانکه می‌فرمودند: «اصلاً چه برتری از این بالاتر که خداوند مرا مشمول رحمتش ساخته و مدارک روشن در اختیارم گذاشته است. بنابراین هیچ دلیلی ندارد که شما مرا دروغگو خیال کنید؛ زیرا که نشانه‌های صدق گفتار من آشکار است.» (ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۹، ۱۳۷۴: ۷۳) پس «باید انسان توجه کند، تدبیر کند، تأمل کند، متذکر شود که ملاک قرب و بعد و عزت و ذلت چیست.» (طیب، ج ۷، ۱۳۷۸: ۴۱) همانطور که از آیات پیداست منکران پیامبران الهی، عزت را در دنیا و ما فیها می‌دیدند؛ اما انبیا -علیهم السلام- اراده و خواست الهی را ملاک عزت حقیقی می‌دانستند. خداوند متعال صراحتاً قول منکران را در این باره حکایت می‌کند: فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرُكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرُكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَذِبِينَ (هود/۲۷) (۲۲)

۵- مادیگرایی و عدم اعتقاد به مبدأ و معاد

بی‌اعتقادی به مبدأ و معاد نیز دستمایه انکار برخی منکران علیه پیامبران بود. به این دلیل که اینان اصولاً به چیزی جز همین دنیا و حیات مادی اعتقاد نداشتند: «إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا» (۲۳) (مومنون/۳۷) و هر گاه اصالت با دنیا و مادیات باشد، پیروی از پیامبران مایه خسارت پنداشته می‌شود. (ر.ک. مومنون/۳۴)

اصولاً انحصار انسان در «مادیت»، چنانکه مکاتب مادی می‌پندارند مانع از پذیرش مقام معنوی «نبوت» برای «انسان» است و ادعای منکران انبیا مبنی بر خسارت دیدن در

صورت پیروی از پیامبران الهی، منبعث از اصالت بخشیدن به همین دنیای مادی است و بی‌اعتنایی به چیزی فراتر از آن. در این صورت طبیعی بود که اینچنین قضاوت نمایند که «پیروی او با اینکه بشری مانند شما است و هیچ فضیلتی بر شما ندارد مایه خسران و بطلان سعادت زندگی شماست، چون جز حیات دنیا حیات دیگری نیست و در این زندگی هم جز حریت و آزادی در لذت سعادت نیست و اگر بخواهید از کسی اطاعت کنید که بر شما فضیلتی ندارد، حریتتان از دست می‌رود و این مساوی با خسران شما است.» (طباطبایی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۴۲ نیز ر.ک. قمر/۲۴) گفتنی است که خداوند سبحان اشراف و بزرگان قوم نوح را که منکر رسالت ایشان بودند، با سه صفت یاد کرده است: اول کفر به خدا، دوم هوی پرستی و سوم کفر به مبدأ و معاد و این همه برای این بود که آنان راه خود را برای روی آوردن به دنیا و لذایذ آن باز کنند و از هر چه غیر از آن روی گردانند، از این روی «در زندگی دنیا هر جور خواستند رفتار کردند و زخارف و زینت‌های لذتبخش آن یکسره ایشان را به خود جلب کرد.» (طباطبایی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۴۱؛ نیز ر.ک. طیب، ج ۹، ۱۳۷۸: ۳۹۰) وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَأَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا (۲۴) (فرقان/۲۱)

۶- حجاب معاصرت

یکی از موانع شناخت حق و ادراک واقعیت، «معاصرت» است. یعنی تقارن زمانی یا مکانی با اشخاص موجب عادی انگاری آنان و غفلت از امتیازاتشان می‌شود؛ چنانکه فرموده‌اند: ازهد الناس فی العالم اهل و جیرانه (۲۵) (ر.ک. پاینده، ابوالقاسم، ۱۳۸۲: ۲۰۷) یعنی همین ارتباطات نزدیک که باید به شناخت عمیقتر از یکدیگر منجر شود، گاهی حجاب شناخت و معرفت می‌گردد.

سنت الهی این بوده است که از میان خود انسان‌ها اشخاصی را به پیامبری برگزیند، اما آدمی همین لطف الهی را که برای هدایت دیگر انسان‌ها، انسانی را از میان خودشان به

«بشریت پیامبران» دستمایه انکار منکران! ۳۰۱

پیامبری برگزیده است، دستمایه دشمنی با خدا و پیامبر قرار داده و به مخالفت با پیامبران برخاسته است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى (۲۶) (یوسف/۱۰۹) توصیف قرآن کریم به اینکه اهل آبادی‌های خود بوده‌اند، برای این است که بفهماند انبیا از خود آن مردم بودند و از جنس ملائکه و غیر خود ایشان نبودند و در میان آنان زندگی می‌کردند و نزد ایشان معروف و سرشناس بوده‌اند و مردم هم با ایشان نشست و برخاست داشته‌اند و مؤید این معناست که آنها نیز در همین شهرها و آبادی‌ها همچون سایر انسان‌ها زندگی می‌کردند و در میان مردم رفت و آمد داشتند و از دردها و نیازها و مشکلاتشان به خوبی آگاه بودند. (ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۱۰، ۱۳۷۴: ۹۶ - ۹۷) اما منکران به جای اینکه این ویژگی پیامبران خدا را به فال نیک بگیرند، با بدگمانی و تطییر از آنان استقبال کردند «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا نَحْمِلُونَ» (۲۷) (فصلت/۵)

بحث و تحلیل

با بررسی دلایل منکران علیه پیامبران در قرآن کریم با دستمایه «بشریت»، چنین استفاده می‌شود که به طور کلی منکران انبیای الهی دو دسته بوده‌اند:

الف) آنان که واقعاً باور داشتند «بشر قابلیت رسالت الهی ندارد!» این دسته از منکران واقعا در فهم مسأله ابهام داشتند و از این روی به بحث و پرسش و استدلال و انکار می‌پرداختند؛ شاید بتوان انکار آنان را کوششی برای اکتساب یقین تعبیر کرد.

وجه استدلال این طیف از منکران انبیا این است که از نظر آنان توجه به «لاهورت» نیازمند اتصال به غیب می‌باشد اما انسان، موجودی مادی و فرو رفته در ظلمت‌های عالم ماده است، بنابراین چون رسالت اتصالی است غیبی و اتصال به غیب هم با علاقه‌مندی و ارتباط با مادیات جمع نمی‌شود، هرگز برای چنین انسانی این چنین رسالتی ممکن نیست.

(ر.ک. طباطبایی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۲۵۳) جالب است که پاسخ قرآن کریم هم به اینها، علمی - آموزشی است. (برای نمونه ر.ک. انعام/۹ و نحل/۴۳)

(ب) اما برخی دیگر از آنها که غالباً از اشراف و بزرگان هر قوم بودند، به دلیل غرور و لجاجت نسبت به انبیا اعتراض می‌کردند که «شما نسبت به ما هیچ برتری ندارید.» در واقع چند ایراد به پیامبران داشتند که مرحله به مرحله از گفتار خود عقب‌نشینی می‌کردند.

نخست معتقد بودند اصلاً او باید فرشته باشد، اینکه غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود (ر.ک. فرقان/۷) مسلماً فرشته نیست! بعد گفتند: بسیار خوب اگر فرشته نیست لا اقل فرشته‌ای با عنوان معاونت همراه او از سوی خدا اعزام گردد. (ر.ک. فصلت/۱۴)

باز از این هم تنزل کردند و گفتند به فرض که پیامبر خدا باشد باید گنجی از آسمان به سوی او انداخته شود، (فرقان/۸) تا دلیل بر این باشد که او مورد توجه خداست! و در آخرین مرحله گفتند: به فرض که هیچیک از اینها را نداشته باشد لا اقل باید آدم فقیری نباشد، مانند یک کشاورز مرفه، باغی در اختیارش باشد که از آن زندگی خود را تامین کند! (فرقان/۸) اما متأسفانه او فاقد همه اینها است و باز هم می‌گوید پیغمبرم!! و در پایان نتیجه‌گیری کردند که این ادعای بزرگ او در چنین شرایطی دلیل بر آن است که عقل سالمی ندارد! این درست به این ماند که شخصی در مقابل استدلال‌های منطقی و محکم به یک مشت بهانه‌جویی‌های سست دست بزند، براستی سخنان آنها در تمامی قسمت‌ها چنین بود. (ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۲۷-۲۸)

در پاسخ به انکار این دو طیف از منکران باید گفت که اولاً: چرا پیامبر از جنس فرشتگان باشد؟ به عکس نظر منکران، عقل و دانش می‌گوید باید انسان رهبر انسان باشد، تا همه دردها، خواسته‌ها، نیازها، مشکلات و مسایل زندگی او را کاملاً درک کند، تا یک سرمشق عملی برای او در همه زمینه‌ها باشد، تا مردم بتوانند از او در همه برنامه‌ها الهام گیرند، اگر فرشته‌ای نازل می‌شد مسلماً این هدف‌ها تامین نمی‌گشت، مردم می‌گفتند: اگر او

«بشریت پیامبران» دستمایه انکار منکران! ۳۰۳

سخن از زهد و بی‌اعتنایی به دنیا می‌گوید فرشته است و نیازی ندارد، اگر دعوت به پاکدامنی و عفت می‌کند از طوفان غریزه جنسی خبر ندارد و دهها «اگر» همانند آن. ثانیاً: چه لزومی دارد همراه بشر فرشته‌ای برای تصدیق او بیاید؟ مگر معجزات، مخصوصاً معجزه بزرگی همچون قرآن برای درک این واقعیت کافی نیست؟! ثالثاً: غذا خوردن همانند سایر انسان‌ها و راه رفتن در بازارها، سبب می‌شود که بیشتر با مردم بیامیزد و در اعماق زندگی آنها فرو برود و رسالت خود را بهتر انجام دهد، نه تنها ضرری ندارد، بلکه کمک به اوست. رابعاً: عظمت و شخصیت پیامبر (ص) به گنج و گنجینه نیست و به باغ‌های خرم و سرسبز میوه نمی‌باشد، این طرز تفکر انحرافی کفار است که شخصیت و حتی قرب به خدا را در سرمایه‌دار بودن می‌داند، در حالی که پیامبران آمده‌اند تا بگویند ای انسان! ارزش وجود تو به اینها نیست، به علم و ایمان و تقواست. (ر.ک. مکارم شیرازی، ج ۱۵، ۱۳۷۴: ۲۸)

در مجموع پاسخ‌هایی را که قرآن کریم در رد این اشکال منکران مطرح نموده است، با اتکا به تفاسیر می‌توان به پنج بخش عمده تقسیم نمود:

۱) بیان منطقی: به طور کلی از منظر عقل ممکن نیست رسول و پیام آور خدا برای انسان، ملک باشد؛ زیرا اگر به صورت ملک بود که مشاهده نمی‌شد. پس باید به صورت جسمانی باشد آن هم اگر به صورت انسانی باشد می‌گویند این هم یک بشر گمنام ناشناس است، اگر به صورت دیگری باشد از کجا معلوم می‌شود ملک است شاید جن یا شیطان باشد. (ر.ک. طیب، ج ۹، ۱۳۷۸: ۵۷۸-۵۷۹)

۲) بیان جامعه‌شناختی: یک رهبر باید سختی‌ها، نیازها و سنت‌های جامعه هدف خود را بخوبی بشناسد تا بخوبی آنان را رهبری کند یعنی اینکه پیامبران از میان خود آن مردم مبعوث شدند، نه تنها ویژگی منفی برای ایشان محسوب نمی‌شود بلکه جزو نقاط قوت انبیاست.

۳) بیان روانشناختی: یکی از مهمترین اهداف ارسال رسل، برنامه تربیتی برای انسان‌ها بوده است و «مهمترین قسمت برنامه تربیتی انبیا تبلیغات عملی آنهاست؛ به این معنی که

اعمال آنها بهترین سرمشق و وسیله تربیت است، زیرا با «زبان عمل» بهتر از هر زبانی می‌توان تبلیغ کرد و این در صورتی امکان‌پذیر است که تبلیغ‌کننده از جنس تبلیغ‌شونده باشد با همان خصایص جسمی و با همان غرایز و ساختمان روحی. اگر پیامبران مثلاً از جنس فرشتگان بودند این سؤال برای مردم باقی می‌ماند که اگر آنها گناه نمی‌کنند آیا به خاطر این نیست که شهوت و غضب و نیازها و غرایز گوناگون بشری ندارند و به این ترتیب برنامه تبلیغات عملی آنها تعطیل می‌شد، لذا پیامبران از جنس بشر انتخاب شدند با همان نیازها و غرایز تا بتوانند سرمشقی برای همگان باشند.» (۲۸) (مکارم شیرازی، ج ۳، ۱۳۷۴: ۱۵۹)

۴) بیان توحیدی: همانطور که در آیه ۱۱ سوره مبارکه ابراهیم، آمده است: «قَالَتْ هُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ بِنُوعِ الْعَالَمِينَ يَخْتَارُ» (۲۹) با اندک تدبری درمی‌یابیم که «نبوت» نعمت خداوند است و نعمت الهی هرگز بدون دلیل و اقتضای حکمت ایشان نیست (ر.ک. طبرسی، ج ۳، ۱۳۷۷: ۳۰۱) در واقع بر اساس وحدت میان خواست و اراده و حکمت و رحمت الهی، بشر بودن انبیا (علیهم السلام) که در آیه شریفه ذکر شد، از اقتضائات این نعمت خداوندی است.

به تعبیری خداوند قادر علی کل شیء است و به سبب همین قدرت، می‌تواند هر چیزی را در مقام راهبر و راهنمای مردم قرار دهد؛ اما به اقتضای حکمت خود، انسانی را از میان خودشان به این مقام برگزیده است. بنابراین انکار انبیا به سبب «بشریت» آنان، از ضعف بینش توحیدی منکران و غفلت آنان از اسما و صفات خداوندی بوده است.

۵) بیان تاریخی: همانطور که در آیات متعدد از قرآن کریم، نظیر: «و ما ارسلنا قبلك الا رجلا نوحى اليهم» (۳۰) (نحل/۴۳)، «و ما ارسلنا من قبلك الا رجلا نوحى اليهم من اهل القرى» (۳۱) (یوسف/۱۰۹) و «ما ارسلنا قبلك من المرسلين الا انهم لياتلون الطعام ويمشون في الأسواق» (۳۲) (فرقان/۲۰) آمده است، خداوند متعال در پاسخ به انکار «بشر بودن انبیا» خاطر

نشان می‌کند که تمام پیامبران طول تاریخ، همگی بشر بودند. فسلوا اهل الذکر ان کتم لا تعلمون (نحل / ۴۳)

نتیجه‌گیری

از آنچه نوشته شد این نتیجه حاصل می‌شود که دستمایه قرار دادن «بشریت» انبیای الهی از جانب منکران عمدتاً هیچگونه پشتوانه توحیدی، روانشناختی، جامعه‌شناختی، منطقی و یا حتی تاریخی ندارد؛ از این روی قرآن کریم در برابر طراحان شبهه «بشریت انبیا» دو گونه رویکرد داشته است: الف) تعلیمی ب) تهدیدی؛ یعنی ناآگاهان بی‌غرض را تعلیم داده است و لجوجان عنود را تهدید و انذار نموده است.

خلاصه اینکه، انسان بودن پیامبران نه تنها ضعف ایشان نبوده، بلکه نقطه قوت آنان بوده است؛ چرا که می‌توانستند مانند باقی انسان‌ها زندگی کنند و از مشکلاتشان با خبر شوند و راه حلی برای مشکلات انسان‌ها پیشنهاد نمایند و اگر انبیای الهی این ویژگی را نداشتند و از این قابلیت مهم برخوردار نبودند، نمی‌توانستند الگوی کاملی برای انسان‌ها شمرده شوند.

توضیحات

۱- این موضوع کم و بیش در بخش‌هایی از کتب گوناگون نظیر: راه و راهنمائی اثر استاد آیت الله مصباح یزدی، فرهنگ قرآن اثر آیت الله هاشمی رفسنجانی و ... بررسی شده است.

۲- ترابی، احمد، پیامبر (ص)- جمال الهی در آینه بشری، مشهد، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، بی‌تا.

۳- زینی ملک آبادی، هادی؛ (۱۳۹۷)، بررسی شبهه بشر بودن پیامبر اسلام (ص)، دو فصلنامه تفسیر پژوهشی؛ شماره دهم.

الف) گفتنی است که: طرح چگونگی بحث و دستاوردهای متفاوت، از امتیازات این مقاله است.

ب) مقاله «شبهه بشر بودن پیامبر اسلام (ص)»، ضمن پراکندگی موضوعی، عمدتاً بر «پاسخ‌های قرآن» بر این شبهه متمرکز است، نه اصل آن.

۴- اعجبوا أن جاءهم منذر منهم (ص/۴)

۵- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً (رعد/۳۸)

۶- و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را [به صورت] مردی در می‌آوردیم،

و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم. (انعام/۹)

۷- و پیش از تو [نیز] جز مردانی از اهل شهرها را -که به آنان وحی می‌کردیم-

نفرستادیم. آیا در زمین نگردیده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند بنگرند؟ و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری کرده‌اند بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟ (یوسف/۱۰۹)

۸- این تنها انسانی همانند شماست. (مؤمنون/۲۴)

۹- و اشراف قومش که کافر شده، و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند، و در

زندگی دنیا آنان را مرفه ساخته بودیم گفتند: «این [مرد] جز بشری چون شما نیست: از آنچه می‌خورید، می‌خورد؛ و از آنچه می‌نوشید، می‌نوشد. (مؤمنون/۳۳)

۱۰- پس گفتند: «آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند و طایفه آنها بندگان ما

می‌باشند ایمان بیاوریم؟» (مؤمنون/۴۷)

۱۱- گفتند: شما جز اینکه مانند ما مردم بشری هستید مقام دیگری ندارید و هرگز

خدای رحمان چیزی را فرو نفرستاده است و جز اینکه شما مردم دروغگویی هستید هیچ در کار نیست. (یس/۱۵)

۱۲- آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. (اعراف/۱۷۹)

۱۳- و [حال آنکه] کسانی که کافر شده‌اند، [در ظاهر] بهره می‌برند و همان گونه که

چارپایان می‌خورند، می‌خورند (محمد/۱۲)

«بشریت پیامبران» دستمایه انکار منکران! ۳۰۷

۱۴- چون فرستادگان [ما] از پیش رو و از پشت سرشان بر آنان آمدند [و گفتند: «زنها، جز خدا را میپرستید»، گفتند: «اگر پروردگار ما میخواست، قطعاً فرشتگانی فرومی فرستاد، پس ما به آنچه بدان فرستاده شده‌اید کافریم.» (فصلت/۱۴)

۱۵- و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [=الهام غریزی] کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته‌سازی] می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن (نحل/۶۸)

۱۶- و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتماً وی را [به صورت] مردی در می‌آوردیم، و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم. (انعام/۹)

۱۷- قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونُ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ (یونس/۷۸)

۱۸- و اگر بشری مثل خودتان را اطاعت کنید در آن صورت قطعاً زیانکار خواهید بود. (مومنون/۳۴)

۱۹- این انسانی همانند شماست، از آنچه می‌خورید می‌خورد و از آنچه می‌نوشید می‌نوشد. (فرقان/۷)

۲۰- یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از [بار و بر] آن بخورد؟ (فرقان/۸)

۲۱- پس، سران قومش که کافر بودند، گفتند: «ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم، و جز [جماعتی از] فرومایگان ما، آن هم نسنجیده، نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد، و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغگو می‌دانیم.» (هود/۲۷)

۲۲- پس سران قومش که کافر بودند گفتند ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم و جز [جماعتی از] فرومایگان ما آن هم نسنجیده نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد و شما را بر ما امتیازی نیست بلکه شما را دروغگو می‌دانیم. (هود/۲۷)

۲۳- جز این زندگانی دنیای ما چیزی نیست. (مومنون/۳۷)

۲۴- و کسانی که به لقای ما امید ندارند، گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگاران را نمی‌بینیم؟» قطعاً در مورد خود تکبر ورزیدند و سخت سرکشی کردند. (فرقان/۲۱)

۲۵- کسان و همسایگان مرد دانشمند از همه مردم نسبت باو بی‌رغبت‌ترند.

۲۶- و پیش از تو [نیز] جز مردانی از اهل شهرها را - که به آنان وحی می‌کردیم - نفرستادیم. (یوسف/۱۰۹)

۲۷- و پیش از تو [نیز] جز مردانی از اهل شهرها را - که به آنان وحی می‌کردیم - نفرستادیم. (فصت/۵)

۲۸- لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند. (احزاب/۲۱)

۲۹- پیامبرانشان به آنان گفتند: «ما جز بشری مثل شما نیستیم. ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد (ابراهیم/۱۱)

۳۰- و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم. (نحل/۴۳)

۳۱- و پیش از تو [نیز] جز مردانی از اهل شهرها را - که به آنان وحی می‌کردیم - نفرستادیم. (یوسف/۱۰۹)

۳۲- و پیش از تو پیامبران [خود] را نفرستادیم جز اینکه آنان [نیز] غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند. (فرقان/۲۰)

کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. امیری، جهاندار، (۱۳۸۶)، قدسیت زدایی از حیات بشر، آرشیو روزنامه کیهان، شماره ۱۸۹۵۴

«بشریت پیامبران» دستمایه انکار منکران! ۳۰۹

۳. پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۸۲)، نهج الفصاحه، تهران: دنیای نشر.
۴. ترابی، احمد، (بی تا)، پیامبر (ص) جمال الهی در آینه بشری، مشهد، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی.
۵. حلی، ابومنصور حسن بن یوسف، (۱۳۹۱)، شرح باب حادی عشر، مترجم: عقیقی، بخشایشی، چ چهاردهم، قم: نوید اسلام.
۶. زینی ملک آبادی، هادی، (۱۳۹۷)، بررسی شبهه بشر بودن پیامبر اسلام (ص)، دو فصلنامه تفسیر پژوهشی؛ شماره دهم.
۷. طباطبایی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، چ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
۸. طبرسی، فضل، (۱۳۷۷)، تفسیر جوامع الجامع، چ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
۹. طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۸)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، چ دوم، تهران: انتشارات اسلام.
۱۰. عزیزی، سید مجتبی؛ مطیعی، میثم، (۱۳۹۷)، گونه‌شناسی اهانت به انبیاء؛ پژوهشی در قرآن کریم، دو فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، شماره دوازدهم از ص ۱۱۳ تا ۱۳۴.
۱۱. قرائتی، محسن، (۱۳۸۸)، اصول عقائد، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۱۲. قرائتی، محسن، (۱۳۸۹)، تفسیر نور، چ چهارم، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۱۳. مترجمان، (۱۳۷۷)، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، چ دوم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی، (۱۳۹۳)، راه و راهنماشناسی، قم: انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۵. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، چ اول، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۱۶. موسوی همدانی، سید محمدباقر، (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، چ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۷. هاشمی رفسنجانی، اکبر، (۱۳۸۶)، فرهنگ قرآن: کلید راهیابی به موضوعات و مفاهیم قرآن کریم، چ چهارم، قم: بوستان کتاب.

